



فارابی سعی می‌کند فلسفه را برای فلسفه به خدمت نگیرد و به جای آن، فلسفه را برای حل مشکلات زمانه به خدمت گیرد. فیلسوف زمانی مؤثر می‌شود و حرف‌هایش در زمان خود و بعدها مؤثر می‌افتد که ببیند اساساً اصلی‌ترین مسائل جامعه چیست و آنها را چگونه می‌توان صورت‌بندی و تقریر کرد؟ یک فیلسوف صادقانه به این مواججه روی می‌آورد. فارابی چنین کرد و از این جهت می‌تواند برای ما درس آموز باشد. اگر فارابی با مسائل زمانه خودش ارتباط نگرفته بود، فلسفه او چیزی بیش از تقریح و تفنن نبود

گفت‌وگو با دکتر رضا ماحوزی، دانشیار پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی

مواجهه فیلسوفانه با حل مسائل جامعه

بغداد و دمشق و به مصر به جان خرید و پای درس آدم‌های بزرگ نشست و نظام فکری خود را با دقت‌ها و تأملات بسیار ساخت. او سپس این نظام فکری را تدریس کرد و شاگردهایی را تربیت کرد تا این چراغ را روشن نگه دارد و آنها آن را به منزل بعد برسانند.

بزرگترین میراث فارابی چیست؟

جست‌وجوگری فارابی معروف است. او با باز کردن چشمان خود روی افکار ملل مختلف هندی، ایرانی، یونانی و مصری و همچنین با تماسی متاملانه با ادیان مختلف از زرتشتی و مانوی تا اسلام و مسیحیت و... و افکار عرفانی و فلسفی و کلامی مسلمانان و مسیحیان و یهودیان، اندیشه خود را شکل داد. همه اینها نشان از این دارد که فارابی مسأله‌های موردنظر خود را فراتر از پاسخ‌های درون دینی، زبانی، قومی و فکری دنبال کرده است.

تفکر وی، به تعبیر دیگر، محدود به قوم یا دین خاصی نیست. او به دنبال نوعی از عقلانیت است که می‌تواند بین ملل مختلف و ادیان و گرایش‌های فکری، معقولیت داشته باشد. فارابی به کمک این نگاه از بالا و از بیرون توانست گفت‌وگوی این فرهنگ‌ها و ملت‌ها را برقرار کند. این بزرگترین وجه تفکر فارابی است. از این منظر، سبک و روش فارابی برای آدم‌های مختلف و ادوار مختلف چه دوران قدیم و چه الان و چه آینده قابلیت استفاده دارد.

فارابی به عنوان استاد فلسفه چگونه راه خود را با پرورش دانشجویان و استادان بعدی ادامه داد؟

معلم بودن فارابی دو وجه دارد. در وجه اول، او معلمی است که طبق روال معمول معلمان، آنچه از پیشینیان آموخته را به شاگردان خویش منتقل کرده و شاگردپروری کرده و حتی در این راه ابتکاراتی نیز داشته است. وجه دوم، ناظر به معنای مؤلف بودن برای واژه معلم است. در این معنا، «معلم ثانی» خواندن فارابی به معنای کسی است که دستگاه فکری خود را متناسب با پرسش‌ها و نیازهای زمانه ساخته است و در این راه آرا و افکار متعددی را به خدمت گرفته و آنها را در هیأتی جدید تألیف کرده است. فارابی به هر دو معنا معلم است. یعنی هم در معنای شاگردپروری و هم در معنای دوم که توانست افکار متعدد را چه ایرانی و غیر ایرانی و چه اسلامی و غیر اسلامی به میزگفت‌وگو دعوت کند و از دل این گفت‌وگوها دستگاه فکری جدید خود را در قالب سیستمی که «فلسفه فارابی» می‌خوانیم، معرفی کند.

برخی از پژوهشگران فلسفه درباره ساخت‌های فکری خاص فارابی سخن می‌گویند. برخی او را در حوزه موسیقی و کلام تعریف می‌کنند و برخی اعتقاد دارند او در بعد سیاسی تعاریف دقیق و مشخصی برای ما به جا گذاشته است. آیا چنین مرزبندی‌هایی در مورد فارابی صدق می‌کند؟

نزد فارابی، فلسفه ساحت‌های متعدد دارد و همه این ساحت‌ها همدیگر را تکمیل می‌کنند و به هیچ عنوان نباید این دستگاه فکری را به یک وجه فکری خاص تقلیل داد. پروفیسور محسن مهدی، استاد عراقی، وجه سیاسی فلسفه فارابی را برجسته کرده و چنین القا می‌کند که تمام



گفت‌وگو

ابونصر فارابی ملقب به «معلم ثانی» از نوابغی است که در زمانه حساس تاریخی ظهور کرد و توانست تأثیر عمیق و بسزایی در تفکر اندیشمندان بعد از خود بجا بگذارد. خلوص علمی فارابی و کنکاش و تلاش او در عین حال متد عقلی او را می‌توان از مهم‌ترین دستاوردهای فارابی در حوزه علم و اندیشه قلمداد کرد. فارابی متفکری فراتر از زمان و جریان خاص و فیلسوفی است که فراتر از زمانه خود جلوه کرده است. برای آشنایی بیشتر درباره اندیشه فارابی و نگرش او به فلسفه گفت‌وگویی با دکتر رضا ماحوزی، استاد فلسفه و دانشیار پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی وزارت علوم داشته‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

تأثیر فارابی در تأسیس فلسفه اسلامی و بازشناسی فلسفه یونان چقدر است؟

شخصی مثل فارابی و اشخاص بعد از فارابی از عنوان «فلسفه اسلامی» استفاده نکرده‌اند. با این تمایز صریح که آنها فلسفه و فیلسوفان یونانی داشتند و بودند و ما فلسفه و فیلسوفان اسلامی داریم و هستیم. آنها مرزی را بین خودشان و دیگران قائل نبودند. اساساً در آن روزگار این مرزبندی نبود و آن فیلسوفان از جمله شخص فارابی خودشان را در ادامه یک جریان فلسفی متصور بودند که در سرزمین‌های مختلفی وجود داشت. آنان بر این باور بودند که وجود فلسفه در سرزمین‌های مختلف بدون خط و ارتباط نبوده است. فارابی آگاه بود که فلسفه یونانی از طریق فیلسوفان شمال آفریقا یعنی حوزه اسکندریه در مصر و حوزه ایران قبل و بعد از اسلام به وی رسیده است.

فارابی در خراسان از طریق استادان مسیحی و برخی از استادان حوزه فلسفه با این تفکرات آشنا شد. وی برای آشنایی و استفاده از محضر استادان بیشتر راهی بغداد شده و در ام‌القرای فلسفی روزگار

خود مستقر و بعد از شاگردی و تحمل مرارت‌های بسیار، استاد می‌شود و شاگردپروری می‌کند. این نگاه را بعد از فارابی هم داریم.

این مرزگذاری‌ها که امروزه به عنوان فلسفه غرب، اسلامی و یونانی می‌شناسیم، اساساً در دنیای قدیم معتبر نبود. این زمینه ارتباطی و بینش جهانی به فارابی اجازه می‌داد که بتواند از آثار اندیشمندان مختلف استفاده کند؛ اندیشمندی که در مناطق مختلف و در قلمروی پیرامونی پراکنده بودند. در حوزه خراسان، فارابی میراث‌دار تفکر مانوی و زرتشتی بود و بعداً با ظهور اسلام، گفت‌وگوی دینی، کلامی، علمی و فلسفی در خراسان بزرگ باعث شد او به عنوان فردی دانشجو و دانش‌دوست و عقل‌گرا و علاقه‌مند به مباحث عقلی و به عنوان شخصیتی جوینده دانش هویت یابد و فلز وجود او در این مرحله با شاکله عقلانیت ضرب بخورد. فارابی از جمله فلاسفه‌ای است که برای رسیدن به پاسخ سؤالات خود و دستیابی به اندیشه سایر فلاسفه ملل مختلف، راهی سفر شد. فارابی جویای دانش و حکمت بود و رنج سفر را با امکانات آن موقع از منطقه ماوراءالنهر به بین‌النهرین در